

## چرا جوانان کمتر ازدواج می‌کنند؟

وقتی حرف از ازدواج می‌شود، صحبت درباره بسته‌های تشویقی ازدواج هم بالا می‌گیرد؛ از اپلیکیشن‌های همسریابی و وام ازدواج...



وقتی حرف از ازدواج می‌شود، صحبت درباره بسته‌های تشویقی ازدواج هم بالا می‌گیرد؛ از اپلیکیشن‌های همسریابی و وام ازدواج ۱۵۰ میلیون تومانی جوانان گرفته تا تسهیلاتی برای اشتغالزایی و فرزندآوری. با این وجود مشکلات همچنان پابرجاست و بسته‌های تشویقی هم آنقدر گره دارد که باز هم جوانان رغبتی به ازدواج نشان نمی‌دهند.

به گزارش نصر، ازدواج را می‌توان یک سرمایه اجتماعی تلفی کرد که زن و مرد بر پایه یک سلسله باورها، ارزش‌ها و روابط اجتماعی به طور مشترک سرمایه‌گذاری می‌کنند. هر چقدر که ریسک این سرمایه‌گذاری کمتر باشد، پیامدهای آن قابل‌پیش‌بینی و احتمالاً مطلوب است و برعکس هرچه ریسک آن افزایش یابد، پیامدهای آن در زندگی فردی و اجتماعی زنان و مردان، غیر قابل‌پیش‌بینی و احتمالاً نامطلوب است. ازدواجی که در بستر و شرایط مناسب اجتماعی، بر پایه عشق، ایمان، اعتماد و تعهدات متقابل استوار شده و مبتنی بر سیستم پیچیده‌ای از وابستگی‌های دوجانبه است، پیامدهای اجتماعی آن نیز قابل‌پیش‌بینی و مطلوب خواهد بود، بنابراین خطرپذیری آن هم کاهش پیدا می‌کند.

امروزه میزان رشد جمعیت در دنیا روندی کاهشی دارد و معمولاً ازدواج در سنین بالا صورت می‌گیرد. همچنین واحد خانواده به طور متوسط دارای فرزند کمتری است. در جوامع غربی، شکل جدیدی از خانواده تحت عنوان همزیستی مشترک، خارج از قالب ازدواج رسمی و قانونی، متداول و روندی افزایشی به خود گرفته و نسبت ولادت‌های خارج از ازدواج‌های مشروع تا حد زیادی در جامعه غربی افزایش پیدا کرده است.

قبل از انقلاب متوسط سن ازدواج مردان در سال ۱۳۴۵ با حدود ۲۵ سال نسبتاً بالا بوده است. در سال ۱۳۵۵ با رونق نسبی در اقتصاد کشور سن ازدواج به ۲۴.۱ سال کاهش پیدا کرد. بعد از انقلاب اسلامی و همزمان با جنگ تحمیلی سن ازدواج مردان در سال ۱۳۶۵ کاهش پیدا کرد. افزایش تدریجی سن ازدواج بعد از این سال با بالا رفتن سطح تحصیلات و تورم مخصوصاً در بخش مسکن و بیکاری، با یک شیب نسبتاً تند آغاز شده و هنوز ادامه دارد؛ به طوری که در سال ۱۳۷۵ متوسط سن ازدواج پسران با حدود ۲ سال افزایش به ۲۵.۶ سال رسیده و در سال‌های ۱۳۸۵، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۵ با شتاب کمتر افزایش داشته و به ترتیب به ۲۶.۱، ۲۶.۷ و ۲۷.۴ سال رسیده است.

در زنان طی چهار دهه گذشته تا سال ۱۳۹۰ سن ازدواج در حال افزایش بوده و از ۱۸.۴ سال در سال ۱۳۴۵ به ۲۲.۴ سال در سال ۱۳۹۰ رسیده است. در سال ۱۳۹۵ متوسط سن در اولین ازدواج با ۲۲ سال کمی کاهش پیدا کرد. این کاهش در مناطق روستایی، حدود یک سال بیشتر از مناطق شهری بوده است. در زنان هم مانند مردان بیشترین افزایش سن ازدواج در دهه ۷۵ - ۱۳۶۵ صورت گرفته است به طوری که در این دهه سن ازدواج زنان ۲.۵ سال افزایش یافته است. در این دهه و بعد از آن گرایش به تحصیلات مخصوصاً تحصیلات تا سطوح عالی برای زنان چشمگیر بوده و باعث شده تعداد دانشجویان دختر از دانشجویان پسر پیشی بگیرد.

در این میان دلایل تمایل نداشتن به ازدواج از سوی جوانان هم قابل توجه است.

«س»، ۳۹ ساله، شاغل و لیسانسه است و چندان تمایلی به ازدواج ندارد: «ازدواج، بر اساس ساختار فرهنگی جامعه ایرانی، بخشی از تکامل یک انسان به حساب می‌آید و می‌بینیم که بعضی از خانواده‌ها ازدواج را بخشی از مقطع تربیتی فرزندانشان می‌دانند، یعنی بعد از دانشگاه و سربازی رفتن پسران دیگر نوبت به ازدواج می‌رسد و به نظر می‌رسد کسی که ازدواج نکند روند تکاملی خودش را بدرستی طی نکرده است. به عبارتی به نظر می‌رسد که یک انسان به تنهایی کامل نیست اما در جامعه بیرون از ایران اتفاق دیگری در حال رخ دادن است و خانواده‌های یک نفره در حال پذیرفته شدن هستند و حتی یک نفر هم می‌تواند فرد کاملی به حساب بیاید. با توجه به نگرشی که نسبت به ازدواج در جامعه ما وجود دارد آدمی مثل من که در آستانه ۴۰ سالگی است، وقتی هنوز ازدواج نکرده یعنی کاری را کامل نکرده است و هنوز وارد فاز باروری هم نشده است و زمانی که مدام در معرض این پرسش قرار می‌گیرد که «چرا ازدواج نمی‌کنی؟» در واقع بیانگر این است که فرد به بن بست خورده است. بارها از زبان دوستان شنیده‌ام که به این پرسش چنین پاسخ داده‌اند: «آخه مگه دست ماست؟». در جامعه ما دختران چندان در این روند پیشرو نیستند. حتی بسیاری از آنان تمایل به ازدواج دارند اما موقعیتی برای ازدواج ندارند در حالی که یک پسر انتخاب‌ها و فضاهای بیشتری برای تصمیم‌گیری در این زمینه دارد. جدا از بحث فرهنگی، شرایط اقتصادی و سیاسی هم به این موضوع دامن می‌زنند و اجازه برنامه‌ریزی مناسبی برای این امر نمی‌دهند.»

«ح»، ۲۵ ساله، شاغل است و فوق لیسانس دارد. او هم تمایل چندانی به ازدواج ندارد: «گاهی اوقات به ازدواج فکر می‌کنم اما فقط دو دلیل دارد و آن هم ترس از تنهایی در سال‌های آینده و خوشحال کردن پدر و مادرم است. اما مهم‌ترین دلیلی که تا کنون مجرد مانده‌ام، نبود وضعیت ثابت اقتصادی است. من در حال حاضر خودم هستم و زندگی‌ام را به نحوی می‌گذرانم اما زمانی که متاهل شوم باید از نظر اقتصادی مخارج فرد دیگری را هم تأمین کنم. از طرفی افزایش ازدواج‌های ناموفق بین اطرافیان باعث

شده بیشتر دست به عصا باشم و محافظانه کارانه تر رفتار کنم.»

«م»، ۳۶ ساله، شاغل و فوق لیسانسه است. تمایل به ازدواج دارد اما تا کنون گزینه جدی نداشته تا بخواهد به آن فکر کند: «به نظر می رسد هر چه پیش می رویم، تعداد افراد مسئولیت پذیر جامعه هم کمتر می شود؛ بویژه پسران مجرد. معمولاً بلاتکلیفند، اعتماد نمی کنند، سخت قدم پیش می گذارند و بسیاری از آنان هم مشکل اصلی را مسائل اقتصادی می دانند. اما من به عنوان یک دختر چه کار می توانم بکنم؟ خیلی از دختران بعد از شیوع ویروس کرونا با حداقل ها زندگی شان را شروع کردند. من هم توقع چندان ندانم اما ترجیح می دهم آنقدر صبر کنم تا فردی نزدیک به ویژگی های اخلاقی خودم را پیدا کنم. چون با توجه به قوانین مردسالار جامعه ما، پشیمان شدن بعد از عقد و پروسه طلاق مراحل سخت خودش را دارد که اصلاً به دردسرهاش نمی آرزد.»

«ه»، ۳۶ ساله، شاغل است و فوق لیسانس دارد: «اخیراً با خانمی ترک دوستی کردم. دو ماه کمتر با هم در تعامل بودیم؛ رابطه ای صرفاً مبتنی بر گفت و گو و گاه دیدار در فضای عمومی مثل کافه. خانمی بود از محله اعیان نشین تهران، درس خوانده و دانشگاه رفته، به قدر خودش در مسائل زندگی اجتماعی و عاطفی سرد و گرم چشیده، زبانی غیر از زبان مادری هم می دانست و آشکارا علائق و دغدغه های مشترک در مسائل فرهنگی، اخلاقانه و نظایر این داشتیم. اما برغم همه این اشتراک هاف یک چیز بسیار در این تعامل پررنگ بود: «ترس». می ترسیدم از اینکه نتوانم از پس انتظارات مالی او بریایم. به هر تقدیر او دختری از خانواده متمول بود، من اما درآمدی متوسط دارم که به زور به ماهی ۱۰ میلیون تومان می رسد. البته این ماهی ۱۰ میلیون تومان درآمد این ایام مقارن شده است با روزهای خوب مالی و کاری ام. او هم از این می ترسید که وارد زندگی با سطح درآمدی ضعیف شود و عملاً نتواند چنین شرایط مالی ای را تاب بیاورد و همه چیز به هم بریزد! من فکر می کردم یک چیز مهم می تواند «کمر» این ترس مشترک را بشکند: «هم دلی» و خب آنچه در این پنجاه شصت روز رصد کردم نشانی از هم دلی نداشت. «هم دلی» متغیر مهمی در روابط آدم هاست. با توسل به آن می توان حد زیادی از گسست ها و چالش ها را رفع کرد و فاصله ها را به حداقل رساند اما آنچه در فضای اجتماعی اینجا و اکنون زندگی من و میلیون ها نفر دیگر کمتر وجود دارد، هم دلی، تعامل و شفقت است. انگار عواطف انسانی از بین رفته است. آدم «فقط و فقط» با متغیرهای کمی نظیر خانه و ماشین و دارایی های مادی اندازه گیری می شود و آنچه از دست رفته، متغیرهای کیفی نظیر «هم دلی»، «وفاداری»، «صداقت و شفافیت»، «با همدیگر ساختن» و نظایر این است. من به قدر معقول امکانات مالی تأمین یک زندگی مشترک را دارم؛ سقفی بالای سر دارم در منطقه ۱۲ تهران، درآمدی ماهی ۱۰ میلیون تومان هم می آید و می رود. مهم تر اینکه ۱۵ سال پیش وقتی شروع کردم زیر صفر بودم؛ همه این ها را از زیر صفر ساختم و با خون دل و سخت کوشی و نان حلال. اما شوربختانه اینها ظاهراً دیگر ارزش نیست. ارزش های عام اجتماعی نیل به گسست و تباهی دارد. من تن می زنم از بازی در زمینی که قواعدش در تعارض با ارزش های شخصی و انسانی ام است. اینکه کسی از زیر صفر بسازد و امیدوارانه تلاش کند ارزش نیست؛ بچه ددی مایه دار بودن و بزنی دررو بازی ارزش شده است. این زمین بازی من نیست. تا کی و کجا بتوانم تاب بیاورم نمی دانم اما تنهایی درآمیخته با ارزش های انسانی را به ازدواج درآمیخته با انواع عصبیت ها و کج فهمی ها و خودخواهی ها و سنت های بیخود و مریض ترجیح می دهم.»

«الف»، ۴۰ ساله هم شاغل و فوق لیسانسه است و سال هاست که در تهران تنها زندگی می کند. او در این مدت تجربیات چندان خوشایندی را پشت سر نگذاشته است: «تنها زندگی کردن در شهری مثل تهران حتی اگر ۲۰ سال هم از مستقل زندگی کردن یک دختر گذشته باشد باز هم سختی های خودش را دارد؛ از گرانی مایحتاج زندگی گرفته تا بسیاری از مسائل دیگر. وقتی فروشنده می بیند یک خانم تنها در حال انتخاب وسایل اصلی خانه بدون همراهی یک مرد است، تا جایی که می تواند قیمت ها را چند برابر بالا می برد یا سعی می کند با معرفی کالاهای خراب یا ناقص او را به درد سر بیندازد. هنوز هم در محله های خلوت با ترس و لرز راه می روم یا حتی اگر نیاز به تعمیرکار داشته باشم مجبورم به شکلی برنامه ریزی کنم که وقتی وارد خانه می شود، تنها نباشم. به وجود آمدن مشکلات نیمه شب هم یکی دیگر از مصائب زندگی تنهایی است. حتی همکاران یا دوستان اطراف هم می توانند مشکل محسوب شوند چون تا زمانی که تنها هستی به خودشان اجازه می دهند به هر شکلی که دوست دارند، صحبت کنند و اگر هم پا به پای آنان هم مسیر نشوی سعی می کنند در مسیر کاری ات سنگ اندازی کنند یا پشت سرت حرف دریاورند و به تو تهمت بزنند. همه این موارد آسیب های روحی و روانی زیادی را به یک فرد وارد می کند. شاید اگر تمام سال هایی که تنها زندگی می کردم، متاهل بودم این مشکلات را تجربه نمی کردم. هیچ وقت فکر نکردم که همه عمرم را صد در صد تنها زندگی کنم.»

پیش بینی ها حاکی از این است که در آینده به دلیل سقوط نرخ زاد و ولد با کاهش شدید جمعیت و چالش بزرگ جمعیتی مواجه خواهیم بود.

خبرگزاری ایسنا